

رابرت وانوی، تاریخ عهد عتیق، درس هفتم

- چارچوب ادبی پیدایش ۱، داستان‌های آفرینش بین‌النهرین

### انوما الیش

فرضیه چارچوب ادبی: ایرادات وانوی

دیروز در پایان وقت، ما در حال بررسی چیزی بودیم که اغلب فرضیه چارچوب نامیده می‌شود، در رابطه با روزهای پیدایش ۱. ایده این دیدگاه این است که روزهای پیدایش ۱ روزهای واقعی نیستند، بلکه یک ابزار ادبی هستند که توسط نویسنده این فصل به کار گرفته شده تا وسیله‌ای برای ارائه چگونگی خلقت زمین توسط خدا فراهم کند. حال، گفتیم که می‌خواهم امروز این بحث را ادامه دهم، و کاری که می‌خواهم انجام دهم ذکر چند ایراد است که به نظر من دلیلی برای عدم پذیرش این دیدگاه به عنوان یک دیدگاه معتبر است، اگرچه همانطور که در آخرین ساعت کلاس اشاره کردم، به نظر می‌رسد که این دیدگاه به طور فزاینده‌ای توسط محققان انجیلی حمایت می‌شود. حال، اجازه دهید فقط چند نکته را به عنوان ایراد به آن ذکر کنم.

اولاً، فکر نمی‌کنم در متن پیدایش ۱ چیزی وجود داشته باشد که کوچکترین اشاره‌ای به این داشته باشد که روزها را باید صرفاً به عنوان یک شکل ادبی در نظر گرفت، نه به عنوان توصیفی از دوره‌ها یا توالی‌های واقعی در فعالیت خلاقانه خدا. فکر نمی‌کنم در آن فصل هیچ اشاره‌ای به این موضوع وجود داشته باشد؛ این چیزی است که باید به آن فصل اضافه کنید. به نظر من اگر اجازه دهید آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد یک توصیف تاریخی است، در واقع یک توصیف تاریخی نباشد، بلکه صرفاً یک شکل ادبی باشد، پس چرا نمی‌توان این را در مورد بسیاری از روایت‌های دیگر در کتاب مقدس که خود را به عنوان روایت‌های تاریخی ارائه می‌دهند، گفت؟ در عوض، می‌توان گفت که آنها واقعاً روایت‌های تاریخی نیستند، بلکه نوعی شکل ادبی هستند، چیزی غیر از ثبت آنچه واقعاً اتفاق افتاده است. فکر نمی‌کنم هیچ مدرکی در متن وجود داشته باشد که این فقط یک شکل ادبی باشد. این خود را به عنوان توصیفی از دوره‌های زمانی واقعی و توالی در فعالیت خلاقانه خدا ارائه می‌دهد. بنابراین این یک نکته است. فکر می‌کنم اگر شما اصل مجاز دانستن این نوع تفسیر از یک ابزار ادبی را بپذیرید، دری را برای به‌کارگیری آن در بسیاری از جاهای دیگر باز می‌کنید، و خیلی زود چیز زیادی از تاریخ واقعی چیزهایی که واقعاً اتفاق افتاده‌اند، باقی نمی‌ماند.

دوم اینکه، به نظر من، این ایراد کلیدی است. در خروج ۲۰، گفته می‌شود که فعالیت خلاقانه‌ی خدا و سپس استراحت او، الگویی است که انسان باید در شش روز کار و یک روز استراحت خود از آن پیروی کند. امروزه، این فرض را بر این می‌گذارد که فعالیت خدا واقعیتی داشته است، زیرا او در شش

دوره در خلقت کار کرده و سپس در یک دوره استراحت کرده است. به نظر من، این بدان معناست که فعالیت خدا واقعی دارد. اگر دیدگاه چارچوب را بپذیرید، در واقع منظور شما این است که انسان در الگوی شش روز کار و یک روز استراحت خود از خدا پیروی نمی‌کند، بلکه انسان فقط خود را بر اساس فرم ادبی ابداع شده توسط انسان الگوسازی می‌کند. به عبارت دیگر، طبق این دیدگاه، منشأ الگوی شش و یک، واقعیت خود فعالیت خلاقانه‌ی خدا نیست، بلکه ایده‌ی فعالیت خلاقانه‌ی خدا در توالی شش به علاوه‌ی یک، ریشه در یک فرم ادبی ابداع شده توسط انسان دارد.

به عبارت دیگر، کاری که این می‌کند این است که هرگونه مبنایی را در واقعیت برای فعالیت و استراحت خدا که الگویی برای فعالیت و استراحت انسان فراهم می‌کند، از بین می‌برد. شما تقلید انسان از خدا را به اصطلاح، نه بر اساس آنچه خدا واقعاً انجام داده، بلکه بر اساس آنچه یک نویسنده در ساختار مطالب در پیدایش ۱ انجام داده است، بنا می‌کنید. حال به نظر من آنچه در خروج ۲۰ گفته شده این است که خدا شش روز کار کرد و یک روز استراحت کرد، و انسان و تقلید او از آن، الگو قرار دادن زندگی خود بر اساس آنچه خدا انجام داده است، است. در اینجا یک تغییر ظریف وجود دارد، از مبنای اینکه انسان شش روز کار می‌کند و یک روز استراحت می‌کند، یک تغییر واقعیت از آنچه خدا انجام داده به خلقت نویسنده فصل و شکل ادبی که او برای آن استفاده کرده است. حال به نظر من این یک ملاحظه مهم است، خب او احساس می‌کند که با این موازی‌های دو مجموعه سه تایی ساختار یافته است تا به اوج تا روز هفتم منجر شود، بنابراین اهمیت ویژه سبت را برجسته می‌کند. او اینگونه احساس می‌کند که ساختار آن به این صورت است و به اهمیت ویژه سبت اشاره می‌کند.

متوجه می‌شوید که در صفحه هفتم کتابشناسی‌تان در مدخل دوم، مقاله‌ای جدید از دکتر رابرت نیومن با عنوان «آیا وقایع در روایت خلقت در سفر پیدایش به ترتیب زمانی بیان شده‌اند؟» وجود دارد. پاسخ او مثبت است و این مقاله در کتابی به نام «مناظره پیدایش» آمده است. نمی‌دانم آیا آن مقالات منتشر شده در حدود سال ۱۹۸۶ را دیده‌اید یا خیر. دیدگاه مخالف در چندین مدخل پایین‌تر آمده است. اگر می‌خواهید مطلب بیشتری بخوانید که در مورد این موضوع ترتیب زمانی در روزهای پیدایش ۱ بحث می‌کند، شاید بهتر باشد به آن مقالات نگاهی بیندازید.

نتیجه‌گیری نیومن این است که ممکن است این الگو وجود داشته باشد، ممکن است آن الگو را پیدا کنید، اما کشف آن الگو چیزی نیست که لزوماً به این نتیجه منجر شود که صرفاً یک ابزار ادبی است، چیزی نیست که لزوماً واقعیت را به تصویر بکشد. بنابراین او یافتن چنین الگویی در پیدایش ۱ را کاملاً رد نمی‌کند، اما با درک آن صرفاً به عنوان یک ابزار ادبی که سپس توالی واقعی فعالیت الهی را حذف می‌کند، مخالف است. من فکر می‌کنم که او در اینجا نکته‌ی درستی دارد. ممکن است خدا توالی خود را در فعالیت خلاقانه‌اش چنان منظم کرده باشد که چیزی از این توالی را که در روز هفتم به اوج خود

می‌رسد، منعکس کند. من هنوز در مورد روند آن قیاس به اندازه‌ی قوی بودنش مطمئن نیستم، به دلیل روز سوم و روز پنجم، نمی‌دانم که آیا این چیزی است که ما بیشتر در متن می‌خوانیم و آیا به طور مشروع وجود دارد یا خیر. اما به هر حال، شما به این نتیجه می‌رسید که لزوماً به یک فرضیه‌ی چارچوب ادبی خالص منجر نمی‌شود که در آن هیچ واقعیتی برای دیدگاه شش روزه وجود ندارد.

الف. آفرینش جهان در پیدایش ۱:۱-۲:۳. دانش پیدایش ۱ چگونه منتقل شد؟

ما در حال بحث در مورد خلقت جهان در پیدایش ۱:۱ تا A. بیابید به شماره ۷ برویم. زیر حرف هستیم. ۷. این است: «دانش پیدایش ۱ چگونه منتقل شد؟» (سوال این است که زمین با قدمتی که در ۲:۳ آن وجود دارد، آفریده شده است. در مورد این چطور؟ این اغلب مورد بحث قرار گرفته است. مشکلی که من با آن دارم این است که بیش از حد اثبات می‌شود. اگر قرار است به این شکل استدلال کنید، چگونه می‌دانید که زمین و تمام واقعیت و هر آنچه در آن است، دو ثانیه پیش آفریده نشده است؟ می‌توانیم بگوییم، سال است که زندگی می‌کنم، خب شاید شما چند دقیقه پیش با خاطرهای از همه اینها آفریده شده  $x$  خب من باشید و واقعاً پنج دقیقه پیش اینجا نبودید. این نوع استدلال به راحتی به چیزی بی‌معنی تبدیل می‌شود زیرا هیچ راهی وجود ندارد که واقعاً بتوانید چیزی غیر از این بدانید که شاید واقعاً همین الان اینجا هستید.

خب، همه این داده‌ها هیچ ربطی به فرآیندهای عادی ندارند و اینکه سوابق فسیلی واقعاً برای این آنجا قرار گرفته‌اند که ما فکر کنیم این دوره طولانی وجود داشته است، اما واقعاً به این دلیل نبوده که خدا همه چیز را در جای خود آفریده است. همان استدلالی را که مورخ از کتاب وایت، «جنگ علم و مسیحیت» در مورد تمدن مصر برای شما خواندم، می‌بینید، که همه چیز توسط خدا در جای خود آفریده شده است. هیچ دوره اولیه‌ای از تاریخ مصر وجود نداشت که در آن توسعه تدریجی به یک تمدن تمام عیار وجود داشته باشد، بلکه در جای خود آفریده شده است. این نوع استدلال را می‌توان تقریباً به روش‌های نامحدودی به کار برد تا جایی که واقعاً نمی‌توانید چیزی بدانید و تمام تحقیقات علمی را از بین می‌برد. خب، فکر می‌کنم همانطور که منتقدان مسیحیت گفته‌اند، نشان می‌دهد که خدا این کار را برای فریب ما انجام داده است. نمی‌دانم که آیا لزوماً باید این نتیجه را بگیری یا نه، اما فایده‌اش چیست. اگر تاریخی که به نظر می‌رسد در این لایه‌های موجود منعکس شده است، وجود نداشت، پس چرا خدا آن را به این شکل انجام داد؟ من فکر نمی‌کنم این استدلال محکمی باشد که چیزها با ظاهری کهنه خلق شده‌اند که اغلب مورد استفاده قرار گرفته است. در نهایت، این منجر به عدم اطمینان در مورد همه چیز و فریب ضمنی از جانب خدا می‌شود.

چگونه دانش پیدایش ۱ ارائه شده است؛ قبل از رسیدن به پیدایش ۱

بیاید به این سوال پردازیم که دانش پیدایش ۱ چگونه منتقل شده است؛ قبل از اینکه به پیدایش ۱ برسیم. بیاید فقط در مورد چگونگی رسیدن نوشته‌های کتاب مقدس به ما به طور کلی تأمل کنیم. من فکر می‌کنم با نگاه به کتاب مقدس متوجه می‌شویم که برخی از بخش‌های کتاب مقدس حاوی ارتباط مستقیم خدا از طریق نویسنده است، سپس آن را به صورت مکتوب درآورده و برای ما حفظ شده است. گاهی اوقات نویسنده رؤیایی دریافت کرده است، به ویژه در کتاب‌های نبوی، همانطور که می‌خوانید، پیامبرانی رؤیایی داشته‌اند که آن را ثبت کرده و سپس به ما منتقل می‌کنند. به نظر می‌رسد نویسندگان دیگر نیز بسیاری از کارهایی را که ما انجام می‌دهیم، انجام می‌دهند، آنها تحقیقاتی انجام می‌دهند و مطالبی را پیدا می‌کنند که مربوط به موضوعی است که در مورد آن می‌نویسند و از آن مطالب در نگارش کتابی که می‌نویسند استفاده می‌کنند. لوقا، در مقدمه انجیل خود (لوقا ۱: ۴-۱)، نشان می‌دهد که تحقیقات تاریخی روشی است که او برای نوشتن بسیاری از مطالب خود استفاده کرده است. من فکر می‌کنم همین امر به وضوح در مورد نویسنده اول و دوم پادشاهان نیز صادق است زیرا او مرتباً از منابعی نام می‌برد که در نگارش مطالب کتاب پادشاهان از آنها استفاده کرده است.

صرف نظر از اینکه از چه روشی برای جمع‌آوری یا دریافت مطالب استفاده شود، فکر می‌کنم نکته مهم این نیست که چه نوع روشی باشد، بلکه نکته مهم این است که نویسندگان در آنچه تولید می‌کردند از خطا مصون ماندند. همانطور که روح خدا بر کار آنها نظارت داشت، آنها در آنچه می‌نوشتند از خطا مصون ماندند.

حالا، وقتی به پیدایش ۱ می‌رسیم، مسلماً این سوال جالب مطرح می‌شود که دانش موجود در آن فصل چگونه به موسی رسیده است؟ پرسیدن چنین سوالاتی بسیار آسان‌تر از پاسخ دادن به آنهاست. در پیدایش فصل ۱ هیچ اشاره‌ای به اینکه دقیقاً چگونه این دانش به موسی رسیده است، وجود ندارد. من فکر نمی‌کنم این خیلی مهم باشد. آنچه مهم است این است که این وحی از جانب خدا به ماست و حقیقت دارد. این وحی از جانب خدا به ماست که چگونه جهان به وجود آمده و چگونه انسان آفریده شده است، و حقیقت دارد و قابل اعتماد است. کاملاً واضح است که موسی هنگام وقوع وقایع ثبت شده آنجا نبوده است. آیا خدا با موسی صحبت کرد و این چیزها را به او گفت؟ ممکن است موسی آنها را در یک رؤیا دریافت کرده و آنچه را که دیده ثبت کرده باشد، این ممکن است، اما ما دقیقاً نمی‌دانیم که این مطالب چگونه به موسی رسیده است.

حالا اجازه دهید یک پیشنهاد فرضی مطرح کنم، فکر می‌کنم شما قبلاً فینگان را در این مورد خوانده‌اید و شاید تا حدودی برای آن آماده باشید. اما اگر بتوان نشان داد که پیدایش ۱ اقتباسی از یک روایت بابلی از خلقت بوده است، با حذف عناصر شرک‌آلود و تغییر چیزهایی از این دست، فکر می‌کنم اگر بتوانیم این را ثابت کنیم، می‌توانیم بگوییم که کاملاً ممکن است که خدا موسی را به استفاده از چنین

سنتی هدایت کرده باشد. با حفظ بخش‌هایی از آن که درست بودند، و کنار گذاشتن بقیه، این کلام خدا خواهد بود. اکنون فکر نمی‌کنم که این محتمل باشد و فکر نمی‌کنم هیچ مدرکی برای تأیید آن وجود داشته باشد. من فقط از نظر تئوری صحبت می‌کنم. چیزی که به نظر من مهم است این است که روح القدس الهام‌بخش نگارش کتاب مقدس بوده است، به طوری که نتیجه، کلام مکتوب خدا است. وقتی از الهام شفاهی صحبت می‌کنیم، هر کلمه در کتاب مقدس قابل اعتماد، قابل اعتماد و حقیقت است. اغلب ما روش را نمی‌دانیم. روش چیز مهمی نیست.

حال برای بازگشت به این موضوع فرضی، فرض کنید موسی سنت‌هایی در مورد خلقت داشت و روح القدس تصمیم گرفت او را در نحوه شکل‌دهی به مطالب و آنچه که به عنوان کلام خدا به ما منتقل می‌کرد، هدایت کند. من فکر می‌کنم از نظر تئوری این امر امکان‌پذیر است، اما فکر نمی‌کنم شواهد زیادی برای وقوع آن وجود داشته باشد.

بیا بید در مورد این ادعای ریشه‌های بابلی بحث کنیم. در سال ریشه‌های بابلی - رویکرد مکتب پان‌بیلی مردی به نام جورج آدام اسمیت، از موزه بریتانیا در لندن، نامه‌ای به یک روزنامه بریتانیایی، ۱۸۷۵، دیلی تلگراف، نوشت که در آن محتویات حدود بیست لوح را که از بین‌النهرین آمده بود، شرح داد و داستانی از خلقت را شرح داد. اسمیت بعداً کتابی به نام «*روایت کلدانی از پیدایش*» نوشت و این کتاب علاقه زیادی به کتاب مقدس و باستان‌شناسی برانگیخت، زیرا این آغاز کل آن حوزه تحقیق و مطالعه بود و مردم علاقه‌مند بودند.

این روایت بابلی از خلقت است، چه تفاوتی با داستان خلقت کتاب مقدس در سفر پیدایش دارد؟ آن مربوط به سال ۱۸۷۵ است. تا سال ۱۹۰۲، مردی به نام فردریش دلیتزج دیدگاه بسیار پایینی نسبت به کتاب مقدس داشت. از قضا پدرش، فرانتس دلیتزج، تفسیری مهم بر عهد عتیق نوشت و دیدگاه بسیار بالایی نسبت به کتاب مقدس داشت. فردریش در سال ۱۹۰۲ مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها را با عنوان «*بابل و کتاب مقدس*» ارائه داد که در صفحه هفت کتابشناسی شما موجود است. این کتاب در سال ۱۹۰۳ به انگلیسی ترجمه و منتشر شد و اگر مایل باشید ۱۹۰۲ می‌توانید نسخه‌هایی از آن را در کتابخانه ببینید. او رهبر مکتبی شد که بعدها به مکتب پان‌بابلی رویکرد به عهد عتیق معروف شد. ایده آن مکتب رویکرد به عهد عتیق این بود که جهان‌بینی‌های کتاب مقدس و بابلی بسیار مشابه بودند و دیدگاه کتاب مقدس وابسته به بابلی بود و از دیدگاه بابلی مشتق شده بود.

دلیتزج ادعا کرد که هم داستان خلقت در سفر پیدایش و هم داستان طوفان نوح، از داستان‌های بابلی گرفته شده‌اند. البته بخشی از این استدلال این است که داستان‌های بابلی قدیمی‌تر هستند. موسی حدود سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است، این داستان‌های بابلی مربوط به حدود چهارصد یا پانصد ۱۴۰۰

سال قبل از آن زمان است. بنابراین او گفت که روایت‌های خلقت و طوفان کتاب مقدس اقتباس‌هایی از داستان‌های بابلی هستند. حال، اجازه دهید نه از کتاب *بابل و کتاب مقدس*، بلکه از کتاب دیگری که در اینجا در صفحه هفت کتابشناسی شما نیز فهرست شده است، به شما بگویم، دومین مدخل زیر دلیتزچ، سه چهارم پایین صفحه، یک عنوان آلمانی است که در انگلیسی به معنای «فریب بزرگ» است، که اثری دو جلدی بود که او در سال ۱۹۲۰ منتشر کرد. در بالای صفحه هشت کتابشناسی، کتاب «عهد عتیق از زمان اصلاحات» نوشته ای. جی. کراالینگ را می‌بینید. کراالینگ در صفحه ۱۵۸ از کتاب «فریب بزرگ» نوشته دلیتزچ نقل قول می‌کند. این به شما ایده‌ای از تفسیر فردریش دلیتزچ از عهد عتیق می‌دهد، زیرا او یکی از رادیکال‌ترین منتقدانی است که تا به حال دیده‌اید.

او می‌گوید: «عهد عتیق پر از فریب‌هایی از انواع و اقسام درهم و برهم و درهم و برهم از چهره‌های نادرست و باورنکردنی و غیرقابل اعتماد است، از جمله چهره‌های مربوط به گاهشماری کتاب مقدس که در هزارتوی واقعی از تصاویر نادرست، بازنویسی‌های گمراه‌کننده، تجدیدنظرها و جابجایی‌ها قرار دارند. بنابراین، ناهم‌زمانی‌ها، ترکیبی مداوم از جزئیات متناقض و داستان‌های قدیمی، افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه نیز وجود دارد.» به طور خلاصه، کتابی پر از فریب عمدی و غیرعمدی، از این رو عنوان کتاب، *فریب بزرگ*، در مورد عهد عتیق است. او ادامه می‌دهد: «عهد عتیق و تمام کتاب‌های آن مملو از زیبایی‌های زبانی اطلاعات باستان‌شناسی است و علیرغم نقص‌هایش، ارزش خود را به عنوان یک سند تاریخی حفظ می‌کند، اما از هر نظر منبعی نسبتاً دیر هنگام و مبهم است. یک سند تبلیغاتی از فصل اول پیدایش تا آخرین تواریخ.» او دیدگاه خیلی بالایی نسبت به عهد عتیق نداشت و بخش بزرگی از این دیدگاه به این دلیل است که بسیاری از مطالب از منابع بابلی گرفته شده‌اند. بخش زیادی از آن از دیدگاه و لهاوزن پیروی می‌کند، مطالب متأخری که به عنوان مطالب قدیمی‌تر، از نظر تاریخی غیرقابل اعتماد و غیره ارائه می‌شوند.

### انوما الیش

نمی‌دانم رابطه‌اش با پدر چیست. نکته‌ی قابل توجه این است که از پدرش فرانتس که یک محقق وفادار و خوب کتاب مقدس بود، به پسری با چنین دیدگاه‌های رادیکالی تبدیل شده است؛ جالب است که بدانیم چه اتفاقی افتاده است. ببینید به این ایده‌ی منشأ بابلی بپردازیم. داستان بابلی خلقت با انوما الیش شناخته می‌شود. آن دو کلمه، انوما و الیش، به معنای «در بالا» هستند. اکثر محققان قدمت این اثر را حدود ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌دانند، اگرچه قدیمی‌ترین متن موجود مربوط به حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد است، بنابراین متنی نداریم که به ۱۷۰۰ سال قبل از میلاد برگردد. توافق عمومی وجود

دارد که اثر اصلی به دلیل اشارات تاریخی مختلفی که در سراسر سند یافت می‌شود و زمینه و موقعیت خود را در این دوره از تاریخ پیدا می‌کنند، به این قدمت برمی‌گردد. بنابراین فکر نمی‌کنم در مورد اینکه منشأ آن به ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد، جای سوال زیادی وجود داشته باشد، اگرچه قدیمی‌ترین متن حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد است.

سپس آن را با مطالب کتاب مقدس مقایسه کنید. ما می‌دانیم که موسی مسئول مطالب پنج کتاب اول عهد عتیق است. موسی در اوایل دهه ۱۴۰۰ میلادی زندگی می‌کرد، بعداً در مورد تاریخ خروج و البته تاریخ مربوط به موسی بحث خواهیم کرد. تاریخ اولیه خروج اواسط دهه ۱۴۰۰ و تاریخ اواخر حدود است، بنابراین شما موسی را تقریباً بین ۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ قرار می‌دهید. در هر صورت، به طور ۱۲۹۰ قابل توجهی دیرتر از ۲۰۰۰-۱۷۰۰ است، بنابراین فکر نمی‌کنم جای سوال زیادی وجود داشته باشد که انوما الیش، از نظر ترکیب آن، قدیمی‌تر از فصل ۱ پیدایش باشد.

مردی به نام الکساندر هایدل مطالعه‌ی بسیار کاملی درباره‌ی انوما الیش انجام داده است، این در کتابشناسی شما، آخرین مدخل در صفحه‌ی هفت، موجود است. عنوان این کتاب «پیدایش بابلی» است. هایدل تحلیل بسیار دقیقی از انوما الیش انجام می‌دهد و به نکاتی اشاره می‌کند که در مقایسه‌ی انوما الیش با روایت خلقت در کتاب پیدایش مفید هستند. یکی از نکاتی که او به آن اشاره می‌کند، موضوع انوما الیش است و او به دو نکته در رابطه با موضوع داستان اشاره می‌کند. او می‌گوید اولاً، این داستان اصلاً یک داستان خلقت نیست. هفت لوح وجود دارد که انوما الیش روی آنها نوشته شده است و تنها بخش بسیار کوچکی از آن مربوط به خلقت است، بنابراین در درجه‌ی اول یک داستان خلقت نیست. شما توصیفات طولانی از شخصیت‌های اصلی انوما الیش، مردوک که خدای اصلی شهر بابل است، دارید. شما توصیفات طولانی از تولد، رشد و نمو او دارید و به نظر می‌رسد که این سند، دفاعیه‌ای است که از مردوک به عنوان خدای بابل حمایت می‌کند، نه اینکه فی‌نفسه یک داستان خلقت باشد. خب دفعه‌ی بعد باید از اونجا شروع کنیم.

رونویسی توسط پاول اشناپدر  
ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت  
، ویرایش نهایی توسط ریچل اشلی  
روایت مجدد توسط تد هیلدبرانت